

حال ما خوب است اما تو باور نکن!



حسین
شکیب‌راد
«دبیر» نوجوانه

می‌خواستم خطابم به کسانی باشد که با نوجوان‌ها سر و کار دارند. یک بررسی اجمالی کافی بود تا یادم بیفتد تعداد معلم‌ها، پدرو مادرها، فعالان فرهنگی و رسانه‌ای و فضای مجازی، متولیان حوزه ورزش و سلامت، حتی صنوف مختلف؛ آنقدر زیاد است که باید پیگیریم همه و همه به نوعی درگیر این ماجرا هستند. پس خطاب می‌کنم به همه بزرگ‌ترها.

خدا را شکر نوجوان‌های این نسل هزاره راه بلدند که حرفشان را به گوش من و شما برسانند. حالا با قراردادن یک پست پربازدید در صفحه شخصیشان یا توثیق کردن نظراتشان یا حتی ضمیمه‌های پنجشنبه همین روزنامه جام‌جم با عنوان نوجوانه، فقط احساس می‌کنم مشکل جای دیگری است، یعنی پیام که مشخص است، ارسال هم که می‌شود، پس باید بگویم لطفاً به گیرنده‌های خودتان دست بزنید، ایراد از شماست.

کافی است یک لحظه چشم‌هایتان را ببندید و چیزی که می‌گویم را تصور کنید. نه البته بهتر است چشم‌هایتان را نبندید، به نظرم به اندازه کافی روی خواست‌ها، توانمندی‌ها، تغییر و تحولات، نیازها و مسائل حوزه نوجوان‌ها چشم‌مان را بسته‌ایم. لازم است کمی چشم‌هایمان را باز نگه داریم و به جای تصور کردن چیزی، با واقعیت‌ها روبه‌رو شویم.

اول حواسمان باشد که این حرف زدن از نسل نو و ویژگی‌هایش اصلاً به معنی وجود معضل و سیاه‌نامی نیست، اتفاقاً نوجوان‌های دهه هشتادی و کم‌کم دهه نودی، به زمان‌باشند کم از نوجوانی ما ندارند. باورهایشان، ارزش‌ها و اعتقاداتشان خیلی هم پرو پیمان است. فرق در نوع نگاه آن به مسائل است، مثلاً این که هرچیزی را بدون دلیل نمی‌پذیرند؛ معنی‌اش سرکشی نیست بلکه نشان از دریافت عمیق و دقت‌شان دارد. این که فضای مجازی را با محتواهای مختلف قرق کرده‌اند، فقط از روی ذوق و شوق دیده شدن نیست، بلکه دوست دارند برای اطرافشان مفید باشند و اثرگذار، یا خواسته‌های بزرگ و رویاهای عجیبشان صرفاً خیال پردازی و پرتوقع بودن را نشان نمی‌دهد؛ بلکه یک روی سکه‌اش، آرمان‌گرایی و کمال‌طلبی است. اما اگر خودشان هم گفتند حال نوجوان امروزی کاملاً خوب است من و شما نباید باور کنیم، چون لااقل خودمان می‌دانیم چقدر کم گذاشته‌ایم.

هفته نوجوان که از شنبه همین هفته با یاد و خاطره شهید حسین فهمیده شروع شد، فرصت مناسبی است برای این که عینک‌مان را عوض کنیم و باور کنیم نوجوان‌ها نه تنها آینده‌سازان و مدیران آینده این مروز بوم هستند؛ بلکه از همین امروز می‌توانند در سرنوشت کشورشان نقش‌آفرین بوده و قهرمان ایران عزیز باشند. درست مثل شهید علی‌لندی که چهل‌مش همین دو روز پیش بود. اگر دغدغه آینده این آب و خاک را داریم، لااقل برای رشد و پیشرفت آن برنامه‌ریزی بلندمدت داشته باشیم، سرمایه‌های اصلی این مسیر، نوجوان‌ها هستند.



قلمرو

ضمیمه نوجوان

شماره ۷۶ ■ ۱۳ آبان ۱۴۰۰

نوجوانه
جام‌جم



اگه تا حالا

نمی‌دونستی

چطوری می‌تونی

برای نوجوانه

مطلب بفرستی

یه راه ساده بهت

پیشنهاد می‌کنم

کافیه یه پست

با متن زیبا تو

پیچ شخصی

خودت بذاری و

#نوجوانه

رو هم پابینش

قرار بدی؛ ما تورو

پیدا می‌کنیم

آنچه ما می‌پسندیم



انسان با فرهنگ کسی است که خوش اخلاق باشد. کسی که زیاده‌ای بر زمین نریزد، کسی که اهل دعا کردن نباشد، کسی که... اگر بخوایم بنویسیم تا فردا اعلی‌الطلوع باید از صفت یک آدم با فرهنگ بگویم. به نظرم آدم با فرهنگ کسی است که طوری رفتار کند که ما بیسندیم آن وقت است که می‌گوییم:

«عجب آدم با فرهنگی بود!» ولی حتی اگر از روی ادب و آداب رفتار کند ولی همسویا میل و نظر ما نباشد، می‌گوییم: «عجب آدم بی‌شخصیت و بی‌فرهنگی بود.» من معمولاً برای کارهای بد مثال نمی‌آورم اما معمولاً مثال این‌طور کارها را خیلی سریع‌تر به‌خاطر می‌آوریم. روز دانش‌آموز که می‌شود با خودم می‌گویم به عنوان یک دانش‌آموز چطوری آدم با فرهنگی خواهم بود؟ مثلاً دانش‌آموزی که با وجود داشتن برچسب پاچه‌خوار باز هم می‌رود با معلمانش خوش‌وبش می‌کند با فرهنگ است یا نه؟ گرچه ما آدم‌ها دوست داریم در مثال مناقشه کنیم تا ذره‌بین را از روی

ایجاد صلح با خط‌کش!

من برای ایجاد صلح می‌توانم بروم یک خط‌کش از اتاقم بیاورم چون همین حالا آن دوتا خواهر دیگرم دارند سر یک اندازه بودن آب‌سیب توی لیوان‌هایشان دعا می‌کنند و من هم همین‌طور که لیوان دوم آب‌سیبم را سر می‌کشم، فکر می‌کنم واقعاً عدالت کجا رفته است؟! خیلی مشخص است که در لیوانی که دست خواهر وسطی‌ام است اندازه یک میلی‌متر آب‌سیب بیشتری ریخته‌اند! الان با یک خط‌کش ساده می‌شود صدای این دو نفر را خاموش کرد و آن نصف میلی‌متر ارتفاع آب‌سیب را به صاحبش برگرداند.

مامان می‌آید آشپزخانه و به آن دو تشر می‌زند:

چه خبرتان است؟ خانه را گذاشته‌اید روی سرتان.

من هم همین‌طور که سرتان

می‌دهم یک لیوان دیگر

آب‌سیب برای خودم

می‌ریزم. مامان چپ‌چپ

نگاهم می‌کند و بعد

خیره می‌شود به آن دوتا و با

غیض می‌گوید: شما هنوز دارید سر



سیدامیرحسین امامی

تهران

خودمان برداشته و روی دیگری بگذاریم. راستی با فرهنگ بودن را چه کسی مشخص می‌کند؟ جامعه‌شناسان اعتقادشان بر این است که اگر کاری براساس فطرت آدم‌ها رایج شد و دیگران انتظار داشتند که این کار را شما نیز انجام بدهی این کار، کاری براساس فرهنگ حساب می‌شود. حالا سوال مهم این است که ما آدم‌ها از دیگران چه انتظاراتی داریم؟ مثلاً ما به عنوان دانش‌آموزان از بقیه، چه معلم و مدیر و چه مسئول یا حتی پدرو مادرهایمان!

اسما آزادیان

تهران

یک اندازه بودن لیوان اول‌تان باهم دعا می‌کنید و خواهرتان برای چندمین بار لیوان خالی‌اش را پر می‌کند! آب‌سیب در گلویم می‌شکند. دوتا خواهرهایم برمی‌گردند و شبیه پرنده‌های بازی انگری بردز به من خیره می‌شوند. انگار چشم‌هایشان می‌خواهد از حدقه دربیاید و شبیه یک گلوله، جایی از بدن مرا نشانه بگیرد!

من و من‌کنان می‌گوییم: خب... خب تشنه بودم! آن دوتا از خیره نگاه کردن به حالت توفانی آمریکای شمالی تغییر فاز می‌دهند و با فریاد هرچی که خوردی مال ما بود به سمتم هجوم می‌آورند. حالا باید یک جوری از دست این دوتا پرنده خشمگین جیغ جیغو فرار کنم و بروم یک خط‌کش از اتاقم بردارم! البته این بار به عنوان ابزاری برای دفاع و ادامه دارنشدن این نزاع! تا شاید به حرمت آن خط‌کش از تیغ ناگزیر عدالت‌شان، که دردناک است و سهمگین، جان سالم به در ببرم!

یک سیزده با برکت

۱۳ آبان امسال خیلی با قبل فرق داشت. چون خیلی از مجموعه‌های متولی حوزه نوجوان اقدامات متفاوتی داشتند. البته به فکر ما دانش‌آموزان یا نوجوانان بودن فقط به شعار دادنش نیست. آن روزی در واقعیت روز نوجوان یا روز دانش‌آموز است که به جای شعارهای مقطعی و موردی برای این نسل، یک جریان واقعی و ژانر دائمی راه بیفتد. یعنی چه؟ یعنی کارشناسان محترم منتظر نمانند تا هفته‌ای بیاید و نان در اظهار نظرهای نوجوانانه و دانش‌آموزی باشد و بعد از آن که موج سواری‌هایشان هم مانند امواج رسانه تمام شد؛ ما را کنار بگذارند و بروند پی کارشان.

من خودم خوشحالم از دانش‌آموز

بودن. ولی فکر می‌کنم آن روزی

که آدم بزرگ‌ها قبول کنند

نمی‌شود ما نوجوانان را با

یک کلیشه واحد بخصوص

همین دانش‌آموز بودن،

رنگ زد و برایمان نسخه

پیچیده بپذیرند که قرار

نیست نوجوان‌ها لزوماً

غزل حسن‌پور

رشت

در ساختارهای ذهنی‌شان جا بگیرند و آن‌گاه که جای نگرفتند، انگ گودزیلا بودن، مبتذل و ساختارگریز بودن، بی‌هدف و دیوانه بودن و و... بزنند. آن روزی که نوجوان، «نوجوان» باشد، نه «نوجوان». برای یک بار هم که شده نوجوان از کودک و جوان جدا شده باشد و بدون ردیف و قافیه اضافی، خودش به تنهایی ارزشمند و سزاوار ستایش باشد. و آن روزی که نوجوان نادیده گرفته نشود، بفهمند حرف دارد، نظر دارد، فکر دارد، حق مشارکت سیاسی دارد، آرمان دارد، دغدغه دارد، دین دارد، ایمان دارد...؛ نیاز نباشد نوجوان فریاد «مرا ببینید!» سردهد. نوجوان جدی گرفته شود. نه این که آنقدر بی‌توجهی ببیند و وقتی نشانه‌های سردرگمی و خستگی‌اش از کادریرون زد و کار از کار گذشت، سری به نشانه تاسف تکان دهند، از آتش کره بگیرند و از کنارش رد شوند. کلام آخر: ما نوجوان‌ها را دریابید. (البته لطفاً!)

